

پاشنه آشیل ها و آموزش های قیام کارگری آبان ۹۸

خودانگیزه و خودپوی این خیزش از تمامی طغیان ها و عصیان های کارگری پیشین افزون تر بود. واقعیتی که درخشش آن حتا عوام فریبان، فرصت طلبان و کفتاران شیارکار دلمه های سود و خون را هم به تصدیق واداشت. همه از آن به عنوان قیام گرسنگان یا شورش کارگران عاصی گرسنه نام بردند. کارگرانی که ظاهرا شعار ضد سرمایه داری سر ندادند! اما وجود خویش را علیه آن چه سرمایه بر سر آن ها آوار کرده بود، علیه استثمار و شدت روزافزون استثمار سرمایه داری، علیه بلیه های آفریده ی سرمایه و بربریت های دولت سرمایه داری منفجر ساختند. «مرگ بر سرمایه دار» و «سرنگون باد نظام سرمایه داری» بر زبان نیاوردند! اما قهر و نفرت طبقاتی خود را بر سر همه ی نهادها، بنگاه ها یا موسساتی سرشکن ساختند، که نماد هستی و قدرت سرمایه بودند. آن چه در این راستا و توسط عاصیان کارگر در این چند روز صورت گرفت، به نوبه ی خود اگر نه بی سابقه، اما بسیار کم سابقه بود. یک شاخص بسیار درخشان و امید آفرین شورش آبان ماه را باید سرکشی عزم استوار کارگران برای درهم کوبیدن مالکیت سرمایه داری و تعرض رادیکال علیه بنیاد این مالکیت دانست. در بسیاری از شهرها، توده ی کارگر مصمم، خشمگین و بدون هیچ تردید، به تمامی فروش گاه های زنجیره ای یورش بردند، مراکز توزیع کالاها را به صورت ضربتی و جنبشی از چنگال سرمایه داران خارج ساختند. کُل موجودی این شرکت ها و موسسات، از خورد و خوراک و پوشاک

غیرمترقبه و بدون پیشینه بوده است. شاید این نکته به نظر عجیب آید. اگر تاریخ تکامل جوامع انسانی، تاریخ مبارزه ی طبقاتی است - که حتما هست - چگونه می توان این روی داده ها را بی سابقه خواند؟! پرسش درستی است، اما بحث ما بر سر کمبود شورش ها، طغیان ها، انقلابات یا حوادث نوع این ها نیست. تاریخ آکنده از قیام و انقلاب است. بی سابقه بودن شورش آبان سال جاری یا دی ماه ۹۶ در تفاوت های هویتی میان آن ها و رُخ داده های مشابه تاریخی اعم از پُر عظمت یا دارای شکوه کم تر است. این هر دو جنبش به تمام و کمال کارگری و سراسری بودند. کُل آحاد حاضر یا فعال در آن را کارگران تشکیل می دادند. آنان بودند که زیر فشار فقر، گرسنگی و بی خانمانی، علیه نظام بانی و باعث این سیه روزی ها، علیه سرمایه داری، به صورت سراسری طغیان کردند. هر دو شورش فاقد صدر و ذیل، رهبر و پیرو، حزب و توده، نظریه پرداز و نظریه پذیر، سیاست گذار و مجری یا نوع این ها بود. ملاط و مصالح هم پیوندی را فشار استثمار سرمایه داری می ساخت. کارگران آماج این فشار، محله به محله، منطقه به منطقه، شهر به شهر به هم پیوستند، هم پیوندی ها قدرت شد، منفجر گردید، حاصل انفجار بر سنگ فرش خیابان ها راه افتاد و خیزشی سراسری گردید. آن چه این شورش ها را به طور واقعی بی سابقه می ساخت، برآیند مشترک کُل این مولفه ها و نه وجود پراکنده و بدون انسجام آن ها بوده است.

۲- وسعت و حدت سرمایه ستیزی

شورش کارگری سراسری آبان ماه به رغم پاره ای پلایش ها در پیشینه ی قرن بیستمی خود، از اتخاذ یک جهت گیری رادیکال و آگاه طبقاتی فرو ماند. این خیزش می توانست شکست خورد، حادثه ای که در سطحی و به شکلی اتفاق افتاده است؛ می توانست پیروزی هایی به چنگ آرد؛ در صورت استمرار چه بسا شاهد شکوفایی ها و تغییراتی رادیکال در جهت گیری های طبقاتی خود می شد؛ شاید کُند و خرامان یا بالعکس تند و شتابان، راه بردها و راه کارهای روزش را با بدیل های آگاهانه ی ضد کار مزدی جایگزین می ساخت. همه ی این ها ممکن بود اتفاق افتد و احتمال وقوع شان از پیش قابل انکار یا ابطال نبود. در این میان، یک نکته قابل تاکید است؛ این که خیزش آبان با داشتن پاشنه آشیل های موجودش و مادام که این پاشنه آشیل ها باقی است، حتا که اگر موفقیت هایی به دست می آورد، شاید سنگی بر روی سنگ برای معماری مستحکم بنای پیکار طبقاتی آتی نمی گذاشت. قیام کارگران مثل تمامی شورش های سلف خود، ضعف های بنیادی داشت؛ ضعف هایی که به آن ها خواهیم پرداخت و باید بپردازیم. اما مقدم بر آن، از هنرها یا جلوه های شکوفایی و رشدش بگوئیم. در این گذر بر نکات زیر تاکید می کنیم.

۱- مقدم بر هر چیز باید گفت، که طغیان سراسری هفته ی آخر آبان ۹۸ و پیش از آن قیام دی ماه ۹۶ در تاریخ مبارزه ی طبقاتی درون جامعه ی ایران رخ دادهایی بی سابقه بودند. درست همان گونه که نوع این شورش ها در کشورهای دیگر دنیا در سال های اخیر، تا حد زیادی

تا سایر مایحتاج اولیه‌ی معیشتی و رفاهی را با اراده‌ای شورایی، سرمایه ستیز و طبقاتی در اختیار گرفتند و میان آحاد طبقه‌ی خویش در سطح شهر تقسیم کردند. کارگران در خیلی جاها، این کارها را انجام دادند و در برخی شهرک‌ها یا شهرها، از جمله «قلعه حسن خان» (شهرک قدس)، تقریباً کل فروش گاه‌های بزرگ را موقتاً به تصرف خود در آوردند. راه کار الغای مالکیت سرمایه داری و تصرف مراکز اقتصادی مورد تملک صاحبان سرمایه به مراکز توزیع و فروش کالاها محدود نماند. در شهر ملارد، از شهرهای استان البرز، کارگران منطقه دست به کار تصرف نیروگاه و مراکز تولید برق شدند. برای حصول این هدف تلاش کردند و تا مراحل مهمی از کار پیش تاختند. در ماهشهر، استان بوشهر، و پاره‌ای نقاط دیگر خطوط مواصلاتی، شبکه‌ی حمل و نقل و بزرگ‌راه‌های تجاری سرمایه داری را فلج نمودند و به طور کامل مسدود ساختند. این اقدامات در طول روزهای تداوم شورش، در نواحی مختلف کشور به گونه‌ای چشم‌گیر اتفاق افتاد. حمله به مراکز قدرت سیاسی، نهادهای دولتی، ستادها و سازمان‌های اختاپوسی اعمال بربریت سرمایه داری یا دستگاه‌های تصمیم‌گیری و اجرایی نظم سرمایه، در حوزه‌های مختلف نیز جلوه‌ی بارز دیگری از خروج سرمایه ستیزی خودپوی توده‌های کارگر بود. این نکته‌ی ظریف و حساسی است که شعور و شناخت هیچ سرمایه دار، هیچ نماینده‌ی فکری، سیاسی و حقوقی نظام بردگی مزدی، از جمله هیچ دفتر سیاسی یا کمیته مرکزی هیچ حزب مدعی «رهایی» طبقه‌ی کارگر!!، قادر به فهم واقعی آن نیست. هیچ کدام این‌ها، میان انهدام هفت فرمان داری یا ده‌ها ساختمان دولتی و ستاد نیروهای نظامی و انتظامی در خیزش آبان ۹۸، با هجوم جنبش عمومی سال ۵۷ به پادگان‌ها و مراکز قدرت رژیم شاه هیچ فرقی ندیدند و نگذاشتند!! تفاوتی که به گونه‌ای خیره‌کننده وجود داشت و از آن مهم‌تر، هویتی بود؛ به این معنی که روی کرد طبقاتی متفاوتی را منعکس می‌ساخت.

در سال ۵۷، توده‌ی وسیعی که اگر چه آن‌ها هم کارگر بودند، اما پادگان‌ها را

می‌گرفتند، به این خاطر که رژیم اختاپوسی شاه را ساقط و رژیم اختاپوسی‌تر دیگری را بر جایش بنشانند. جنبش به گونه‌ی فاجعه‌باری از فقدان محتوا و هویت طبقاتی ضد سرمایه داری رنج می‌برد. ماجرا در شورش آبان ۹۸ کاملاً متفاوت بود. وقتی بانک‌ها را آتش می‌زدند یا پاسگاه‌های پلیس را منهدم می‌کردند، زمانی که مراکز قدرت دولتی را طعمه‌ی حریق می‌ساختند یا حوزه‌های علمیه و دفاتر ائمه‌جماعت را در شعله‌های خشم خود می‌سوزاندند، در همه‌ی این موارد به ریشه‌ی واقعی فلاکت‌ها، گرسنگی‌ها، گورخوابی‌ها و محرومیت‌های خود یورش می‌بردند. عملاً به سرمایه حمله می‌کردند. خیزش آبان ماه از این لحاظ حتا از قیام دی ماه سال ۹۶ پیش‌رفته‌تر، رادیکال‌تر و شفاف‌تر بود. این خیزش با این توصیف درست در نقطه مقابل طغیان منحن و پوسیده‌ی موسوم به «جنبش سبز» قرار داشت. در آن‌جا همه چیز نمایش دخیل‌بندی فاجعه‌بار بخشی از درس خوانده‌های شعور باخته‌ی طبقه‌ی کارگر به یک بخش ارتجاع‌هاور بورژوازی برای اصلاح و آرایش «انسانی»!! نظام کارگرکُش و ضدبشری سرمایه داری بود!! در این‌جا، بالعکس، قهر خودجوش و خودانگیخته‌ی ضد بردگی مزدی کارگران بود که می‌توفید و نمادهای حاکمیت و موجودیت سرمایه را در خود غرق می‌کرد. فقر، گرسنگی، کارتن‌خوابی و بی‌خانمانی و بی‌داری و بی‌درمانی مولود نظام بردگی مزدی بود، که باروت قهر می‌شد و این قهر توفانی سینه‌ی شیوه‌ی تولید و مناسباتی را نشانه می‌رفت که بانی و سرچشمه‌ی واقعی کُل سیه‌روزی‌ها بود.

۳- فرار کارگران معترض، از آویختن به منجی، رهبر، حزب، سندیکا و مافیایا یا امام‌زاده‌های بالای سر، این بار از همیشه بارزتر، فاحش‌تر و پر درخشش‌تر بود. یاوه‌سرایی‌های نفرت‌بار، مضحک و روان‌پریشانه‌ی نبش قبرشدگان سلطنت طلب پیرامون دخالت در این قیام، نقش تیرتهمت و توهین بسیار سهمگینی را داشت که به قلب توده‌ی کارگر عاصی شلیک می‌شد؛ تیر افترای زهرآگینی که فشار جراحاتش از زخم قتل‌عام سپاه پاسداران و سایر عمه‌های

سرکوب سرمایه داری کم‌تر نبود. همه‌ی شواهد به اندازه‌ی کافی فریاد می‌زدند که کارگران خود، یگانه نیروی سلسله‌جنبان سیر رخ‌داده‌ها هستند. مرادوات طبیعی روییده از ژرف‌نای شرایط کار و زندگی، فشار جرقه‌زای بیکاری، گرسنگی، فقر و درد و رنج مشترک بود که دل‌ها را به هم جوش می‌زد و شیرازه‌ی هم‌پیوندی یا سازمان‌دهی خودپوی انسان‌ها می‌شد. جنبش به همان سان رویداد، که یک اعتصاب چندین هزار یا چند ده هزار کارگری در یک کارخانه یا یک قلمرو وسیع کار و تولید می‌روید. در آن‌جا هیچ نیروی ماورای اراده‌ی کارگران، دکمه‌ی اعتصاب را فشار نمی‌دهد. در این‌جا نیز اولاً کُل معترضان، آحاد توده‌های کارگر بودند و ثانیاً به همان سیاق عصیان کردند که در کارگاه و کشت و صنعت و حمل و نقل و مدرسه و بیمارستان اعتصاب می‌کردند. این نکته نیازمند تاکید است، که اگرچه گسست از حزب آویزی، فرار از دام دکان داری بورژوازی راست و چپ‌نمای آلترناتیو فروش، اجتناب از دخیل‌بندی به سندیکا و اتحادیه یا هر امام‌زاده‌ی بالای سر، یک پدیده‌ی در حال رشد درون جنبش کارگری، در سراسر دنیا است، اما طبقه‌ی کارگر ایران از این لحاظ و در این عرصه کاملاً پیش‌تاز است و گام‌های بسیار مهمی به جلو برداشته است.

۴- در خیزش آبان ماه، پدیده‌ی رژیم ستیزی توخالی فراطبقاتی که میراث و شاخص هویتی اپوزیسیون پردازای بورژوازی از جمله ارثیه‌ی همه‌ی احزاب لنینی است، نه فقط سرکشی نداشت، که به صورت بی‌سابقه یا بسیار کم سابقه‌ای در مقابل فشار بار طبقاتی و سرمایه ستیزی نطفه‌ای خودپوی جنبش کارگری زانو زد و تمکین کرد. خشم و قهر توفنده و در حال غلیان ضد فاشیسم اختاپوسی اسلامی بورژوازی حاکم، عملاً وزن مخصوص هر چه بالاتر، جوشان‌تر و نیرومندتر سرمایه ستیزی پیدا کرد. نهادهای قدرت رژیم در دایره‌ی شعله‌ور شورش سوختند، که با چاشنی قهرعلیه شدت استثمار سرمایه داری شروع به اشتعال کرد.

این نیز در جنبش کارگری ایران جدید می‌نمود و خبر از شکوفایی طبقاتی پر

شکوه تر و افزون تر این جنبش می داد. ۵- توفان خشم توده های کارگر علیه گرسنگی آفرینی، معیشت سوزی، آزادی گشی، تبعیضات تبعیضات سببانه ی جنسی، آپارتاید وحشیانه ی عقیدتی، فقرگستری، آلوده سازی محیط زندگی یا سایر فاجعه های انسانی مخلوق نظام بردگی مزدی از همیشه کوبنده تر و سرکش تر شد. رژیم اسلامی بورژوازی از پایان دهه ی شصت تا امروز، هیچ گاه و در هیچ لحظه ای فشار قهر منفجر، شورش و گسترده ی کارگران را به وسعت و قدرت این چند روز احساس نکرده و از بیم آن به وحشت نیافتاده بود. همه چیز گواهی می داد، که میلیون ها خانوار کارگری تا آن جا از نفرت و قهر نسبت به آن چه سرمایه و دولت هار سرمایه بر سرشان آورده است، آکنده و عاصی هستند که حتا هولوکاست آفرینی های جمهوری اسلامی هم به راحتی قادر به مهار خشم و عصیان آن ها نمی گردید. کارگران، حتا کارگرانی که هیچ جمله ای از مارکس نخوانده اند، حتا آنانی که سواى سب و لعن مارکس توسط تریبون های رسمی بورژوازی هیچ شناخت دیگری از وی بر لوح خاطرشان ننشسته است، همه ی آن ها این عبارت او را به طور ضمنی و به عنوان حدیث زنده ی زندگی نجوا کردند که: «سواى زنجیرهاشان هیچ چیز برای از دست دادن ندارند». این کلام، در هفته ی آخر آبان ماه، عملاً سیلاب شد و ملاط طوفان گردید.

۶- فشار قهر توده ی کارگر بر نظم اقتصادی سرمایه داری و مختل سازی این نظم از همه ی رُخ داده های پیشین سنگین تر بود. بورژوازی جهانی در متن صحنه گذاری کریه سودجویانه بر حمام خون های سراسری رژیم و در ادامه ی حمایت آشکار و ضمنی از خون ریزی ها، یگانه اشکال کار حاکمان سرمایه را کم حُرمتی نسبت به «دموکراسی» در عرصه ی قطع اینترنت دید! قطع اینترنت مسلماً جزیی از کارزار رژیم علیه اعتراض کارگران بود، اما این حادثه نه یک رویه، که دو رویه ی ناهمگون داشت. از یک سو، بخشی از سرکوب طغیان توده ی کارگر را تشکیل می داد و از سوی دیگر، سراسیمگی، وحشت و اجبار بورژوازی به تحمل اختلال اجباری و

اجتناب ناپذیر نظم اقتصادی سرمایه زیر مهیمز کوبنده ی شورش را برملا می ساخت. تعطیلی شبکه ی اینترنت برای بورژوازی هزینه ای سنگین داشت و رژیم از وحشت جنبش کارگری خود را مجبور به قبول و پرداخت این هزینه دید. اختلال نظم اینترنتی تولید و داد و ستد سرمایه داری، فقط گوشه ی ناچیزی از فروپاشی های نظم اقتصادی و اجتماعی سرمایه در طول این چند روز بود. از هم پاشیدن سیستم بانکی، تعطیل مراکز آموزشی، در آتش سوختن نهادهای قهر پلیسی سرمایه داری، طعمه ی حریق شدن شمار کثیر مراکز مالی و تجاری، تعطیل شدن کارخانه ها و موسسات اقتصادی نیز ضربات سهمگین دیگری بودند، که

آن ها در غیاب بدیل دل خواه خویش، عملاً بقای جمهوری اسلامی را شرط لازم و نیاز حتمی نجات سرمایه داری از خطر انفجار جنبش کارگری دیدند و در همین راستا، هولوکاست آفرینی این رژیم علیه شورش کارگران را به فال نیک گرفتند. وضع روز کل نظام بردگی مزدی در دنیا، به ویژه در منطقه، هم بر اهمیت این اجماع افزود. بسیار قابل تعمق است، که درنده ترین دولت های متخاصم با رژیم درنده ی جمهوری اسلامی هم که تا یک روز پیش از شروع شورش بر طبل جنگ علیه رژیم می کوبیدند، یک باره با مشاهده ی طوفان اعتراض کارگران ایران در ضرورت هم سنگری مصمم با فاشیسم اسلامی بورژوازی هیچ



تردیدی به دل راه ندادند. همه ی آن ها به طرفه العینی به این جمع بست قاطع مالمال از یقین رسیدند، که اکنون نه وقت رقابت و تسویه حساب های درون طبقاتی یا دفع و رفع زیادت خواهی ها، که زمان اجماع و اتحاد کامل با هم علیه جنبش کارگری است؛ امری که حتا اپوزیسیون های مزدورمآب چشم به راه حمایت قطب ها و دولت ها برای عروج به عرش حاکمیت سرمایه را نیز سخت روان پریش و آشفته حال کرد. از منظر روی کرد سرمایه ستیز و رادیکال، وقوع این رُخ داد دستاوردی سترگ در کارنامه ی کارزار طبقاتی توده های کارگر ایران بود. جنبش کارگری نشان داد که اولاً با شورش پر شکوه خود،

بر این نظم وارد گردید. ۷- اجماع نانوخته و وحدت نامکتوب کل دولت ها و بلوک بندی های بورژوازی در سراسر جهان با جمهوری اسلامی بر سر سرکوب هر چه وحشیانه تر شورش توده های کارگر نیز یکی دیگر از ویژگی های این خیزش و در همان حال یکی از دستاوردهای شکوه مند آن بود. ریشه این اجماع در دهشت سراسری کل بورژوازی از ظرفیت بسیار بالای شورش برای اشتعال روزافزون در یک سو و فروماندگی قطب ها و دولت های سرمایه داری از آلترناتیو آفرینی های ماورای ارتجاعی مطلوب و پاس دار منافع خود در صورت سقوط فاشیسم اسلامی بورژوازی از سوی دیگر قرار داشت. کل

کُل بورژوازی جهانی را دچار وحشت ساخته است، آن سان که همگی خود را مجبور دیدند طومار عوام فریبی، شیبای و نیرنگ بازی حول «حقوق بشر»!!، دموکراسی و این نوع جادوگری‌ها را قفل زند، ثانیاً بر تمامی رویاهای پوشالی آن‌ها برای آلت‌رناتیو سازی یا آویختن طبقه‌ی کارگر ایران به خویش و اپوزیسیون‌های مافیایی شریک خود مهر بطلان کوبید.

نقطه قوت‌ها یا مظاهر سرمایه ستیزی خودجوش کارگری در خیزش آبان مسلماً بیش‌تر از مواردی است که در بالا آمد. همه‌ی این جوش‌ها و بالیدن‌ها را باید دید، با واکاوی ضد سرمایه داری نظر انداخت و برای کمک به بالیدن افزون‌تر و سرکش‌تر آن‌ها تقلا کرد. مساله‌ی حیاتی و اساسی آنست، که این خیزدن‌ها یا به دندان خاییدن سنگ‌ها و سنگلاخ‌ها با همه‌ی اهمیتی که دارند، هنوز مبین گسست رادیکال، طبقاتی و پُر قوام جنبش کارگری از گذشته‌ی قرن بیستمی خود یا حتا مصونیت مقدماتی این جنبش در مقابل خطر این یا آن رفرمیسم نیستند. فشار راه‌حل‌های گم‌راه‌ساز و راه‌بردهای تباه‌گر سرمایه مدار بر پویه‌ی پیکار جاری توده‌های کارگر هنوز به گونه‌ی انفجارآمیزی سنگین است. ما هم چنان در حال برداشتن گام‌های اولیه، لرزان و کم قوام برای برش از برهوت پیمودن‌های رفرمیستی هستیم. درست به همین دلیل باید در کنار دیدن نقطه قوت‌ها و تلاش برای بالیدن و بلوغ روزافزون دستاوردها، به سراغ کاستی‌های بنیادی و بُن بست‌های فرساینده سر راه جنبش روز طبقه‌ی خود رویم. خیزش آبان به رغم درخشش‌های چشم‌گیر، کماکان از احراز شاخص‌های هویتی مبارزه‌ی طبقاتی رادیکال و ضد سرمایه داری عاجز ماند.

کارزار طبقاتی، جدال میان دو طبقه‌ی اساسی جامعه، طبقه‌ی استثمارگر حاکم در یک سو و استثمار شونده‌ی فرودست در سوی دیگر، بر سر کُل کارکردها، تبعات، آثار اقتصادی، سیاسی، مدنی، حقوقی، فرهنگی، اجتماعی شیوه‌ی تولید مسلط و لاجرم اساس بودن یا نبودن این شیوه‌ی تولید است. این کارزار بسان هر پدیده‌ی زنده، مراحل مختلف جنینی، استخوان بندی، بلوغ، پیش تاختن و به قهقرا رفتن دارد. اگر رشد نکند، اگر طبقه‌ی استثمارشونده به نیازهای انکشاف، سرکشی،

بالندگی و پیروزی آن پاسخ رادیکال تاریخی ندهد، اگر مسیر واقعی گسترش و بلوغ اش با اهداف و افق تاریخی و طبقاتی آن همگن و اندام وار نباشد، اگر در هر گام نطفه بندی نیرومندتر و استخوان بندی آهنین‌تر قدرت پیکار استثمارشوندگان را به نمایش نگذارد، قطعاً اسیر بُن بست خواهد شد، به ورطه‌ی فرسودگی می افتد، سرگردان بادیه‌ها و برهوت‌ها می شود، شکست پشت سر شکست را تحمل خواهد نمود و صورت و سیرتی خواهد یافت که «گر تو بینیش، نشناسیش باز». وضعیتی که الان در مورد کارزار جاری توده‌های کارگر دنیا به تمام و کمال مصداق دارد. جنبش کارگری برای این که بر ریل واقعی مبارزه‌ی طبقاتی پیش تازد، چاره‌ای ندارد جز آن که در گلیه‌ی فراز و فرودها، خیزش‌ها، خزش‌ها، سنگربندی‌ها، حتا در ساده‌ترین و روزمره‌ترین اعتراضات اش، دارای راه‌برد ضد سرمایه داری باشد، تاکتیک و راه کار ضد سرمایه اتخاذ کند، تحلیل اش از شرایط روز طبقاتی و سرمایه ستیز باشد، راه حل ضد سرمایه داری پیش گیرد، مطالبات اش حمله به هستی سرمایه باشد، سازمان یابی پیکارش پویه‌ی نمو و شاخ و برگ کشی تدریجی یک قدرت متحد شورایی ضد بردگی مزدی یا به بیان دیگر پویه‌ی بالندگی، استخوان بندی و ابراز هستی نیروی در حال تدارک برای امحای سرمایه داری را به نمایش بگذارد. رژیم ستیزی او از سنگر ضد سرمایه داری انجام گیرد. جنبش کارگری اگر با این شاخص‌ها آراسته شود، در حال مبارزه‌ی رشد یابنده‌ی طبقاتی است. در غیر این صورت، جنبشی از راه و امانده، به برهوت غلطیده و خارج از میدان کارزار بالنده‌ی ضد سرمایه داری است.

طبقه‌ی کارگر با دخیل بندی به قانون، مدنیت، حقوق، دولت و نظم سرمایه نه فقط در سنگر جنگ طبقاتی نیست، که بالعکس با دست خود مشغول حفاری گور خود در گورستان نظم بردگی مزدی است و نقش عمده‌ی ماندگارسازی سرمایه داری را ایفا می کند. آویختن به مبارزه‌ی قانونی، خفه ساختن جنبش سرمایه ستیز خود با طناب دار سرمایه است. هیاهوی گرفتن «حق اعتصاب»، «حق تشکل»، «حق تحزب»، «حق آزادی بیان»، «حق راه پیمایی و تظاهرات»، «دموکراسی و حقوق دموکراتیک»، «حق رای و انتخابات آزاد»، نه فقط هیچ نشانی از

مبارزه‌ی ضد سرمایه داری ندارد، که فرار از کارزار رادیکال طبقاتی است. رژیم ستیزی دموکراتیک و خارج از خاک ریز ضد کار مزدی برای جنبش کارگری، تبدیل خود و قدرت طبقاتی خود به ابزار تسویه حساب مافیاهای درون طبقه‌ی سرمایه دار و ایفای نقش پیاده نظام ارتجاع بورژوازی است. هیچ کدام این‌ها سنخیت و تجانسی با پویه‌ی کارزار رادیکال توده‌های کارگر ندارند، بالعکس هر کدام بدتر و مرگ‌بارتر از دیگری در خدمت خارج سازی جنبش آن‌ها از ریل مبارزه‌ی طبقاتی است. جدال افزایش دست مزد با موازین سندیکالیستی، کوبیدن بر طبل اعجاز «قانون کار» بورژوازی، راه‌اندازی کمپین اصلاح قوانین و میثاق‌های شوم اجماع طبقاتی، پناه بردن به «طرح طبقه بندی مشاغل»، انتقال میدان کارزار افزایش بیمه‌ی درمان، غرامت بیکاری، مستمری بازنشستگی، ایام مرخصی سالانه، کاهش روزانه‌ی کار یا لیست طولانی این خواست‌ها به برهوت قبول سندیکایی بردگی مزدی یا تمکین به اعتبار و حقانیت سرمایه داری، همه و همه به آتش کشیدن آشکار طومار مبارزه‌ی رادیکال طبقاتی و جایگزین کردن آن با سازش طبقاتی است. حادثه‌ی سیاهی، که در بخش عظیمی از دنیا اتفاق افتاده است.

موضوع را دقیق‌تر بکاویم. کُل مواردی که نام بردیم یا به بیان جامع‌تر، کُل آن چه محتوای تضاد و جدال میان طبقه‌ی کارگر و نظام سرمایه داری است، به دو شکل، در دو مسیر و با دو روی کرد ماهیتا متضاد و ناهمگن می تواند پیگیری گردد. روی کرد نخست، همان است که در سراسر سده‌ی بیستم بر سر جنبش کارگری جهانی آوار بوده است؛ روی کردی با پرچم داری بورژوازی لیبرال، سوسیال دموکرات، احزاب لنینی، مائویستی و نوع آن‌ها، روی کردی که همیشه، همه جا و در سراسر جهان، کوشیده است جنبش کارگری را نیروی مفلوک و بدون هیچ اراده‌ی جا به جایی شکلی از برنامه ریزی نظم سرمایه داری با شکل دیگر یا تعویض ماشین دولتی سرمایه توسط این و آن حزب، این و آن جناح بورژوازی، سازد. فصل مشترک کارنامه‌ی کُل آن‌ها منحل کردن طبقه‌ی کارگر در درون نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی، مدنی و اجتماعی سرمایه داری است. و البته بند بند ایفای این نقش را



با خروش جهان آشوب دعوی «رهایی پرولتاریا»!!، «کمونیسم»!!، «مارکسیسم»!!، «انقلاب» و «ضدیت با سرمایه داری»!! پیش برده اند. حاصل کارشان نیز دقیق وضعیتی است، که امروز جنبش کارگری جهانی دارد. روی کرد دوم، روی کرد رادیکال مارکسی و ضد کار مزدی است. شالوده ی کار در این جا، تلاش برای تبدیل کُل اعتراضات، کُل عرصه های کشمکش، کُل اشکال جدال، هر نوع مبارزه علیه هر میزان تشدید استثمار، ستم کشی، تبعیضات جنسی، کودک آزاری، آلودگی های زیست محیطی، به سنگرهای مرتبط و لحظات اندام ور جنگ ضد سرمایه داری است. چیزی که واقعی ترین و طبیعی ترین روند رویارویی پرولتاریا با نظام بردگی مزدی است. اما سرمایه اساسا و بورژوازی هویتا، از جمله بورژوازی سوسیال دموکرات و لنینیست، با شست و شوی مغزی توده های کارگر، آن را لباس ناممکنی پوشانده اند و این ناممکنی دروغین را سم هلاکت زای جنبش ضد سرمایه داری کارگران دنیا ساخته اند. عصاره ی کیفی خواست روی کرد ضد کار مزدی، این است که چرا باید مبارزه ی کارگر برای بهبود شرایط کار، معیشت متعالی، رفاه اجتماعی، آزادی های سیاسی، رفع تبعیضات جنسیتی، محو کودک آزاری، سرنگونی طلبی، رفع آلودگی های زیست محیطی و نوع این ها از کارزار رادیکال طبقاتی برای محو موجودیت سرمایه داری جدا باشد؟! شان نزول این جدایی چیست و از کجا آمده است؟! سوی سرمایه، سوی نیروها و احزاب چپ نمای سرمایه محور، سوی بورژوازی سوسیال دموکرات و لنینیست یا پاس داران کمونیست نمای سرمایه داری، کدام نیرو یا روی کرد اجتماعی دیگر، سلسله جنیان و مدافع این جدایی هستند؟! چرا کارگران نمی توانند به جای خواست افزایش دست مزد و قفل کردن این افزایش به «نرخ تورم»؟!، خواستار خارج سازی کُل کار اضافی خود از چنگال قهر سرمایه شوند؟ چرا آن ها نمی توانند مبارزه برای افزایش دست مزد و معیشت بهتر، علیه حجاب اجباری، تبعیضات جنسیتی، بیکاری، فقر، بی خانمانی، آلودگی محیط زندگی، کشتار آزادی ها و حقوق اولیه ی انسانی را با کارزار تسلط بر سرنوشت کار و تولید و زندگی خویش به هم آمیزند؟ چرا؟ و چرا؟

آیا برای آن که ظرفیت این جهت گیری در هستی طبقاتی آن ها موجود نیست؟! برای این که سازمان نیافته اند؟! شعورشان نمی رسد؟! فاقد قدرت انجام این کار هستند؟! کدام یک؟ هر کدام این سئوالات ابهام انگیز، در یکی دو جمله قابل بررسی هستند. سلب ظرفیت این یکی سازی یا همگن سازی از هستی اجتماعی طبقه ی کارگر، کار بورژوازی است. درجه ی وضوح و بدهات این حقیقت، تا جایی است که حتا منکران عملی وجود این ظرفیت در توده ی کارگر هم کُل انکار خود را زیر لوای باور به

رژیم اسلامی بورژوازی از پایان دهه ی شصت تا امروز، هیچ گاه و در هیچ نقطه ای فشار قهر منفی، شورشی و گستردگی کارگران را به وسعت و قدرت این چند روز احساس نکرده و از بیم آن به وحشت نیاقتاده بود. همه چیز گواهی می داد، که میلیون ها خانوار کارگری تا آن جا از نفرت و قهر نسبت به آن چه سرمایه و دولت هار سرمایه بر سرشان آورده است، آکنده و عاصی هستند که فتا هولوکاست آفرینی های جمهوری اسلامی هم به راحتی قادر به مهار شدن و عصیان آن ها نمی گردید.

تاریخ آفرینی و تاریخ سازی پرولتاریا بر جنبش کارگری تحمیل کرده اند. تکیه بر متشکل نبودن به عنوان مانع سر راه این همگن سازی، استدلالی متناقض و فریب کارانه است. این سازمان یابی نیست که جهت گیری و جنبش را می سازد، دومی است که اولی را تعیین می کند و هویت می بخشد. سراسر سده ی بیستم، دوران یکه تازی احزاب و تشکل های مدعی تعلق به طبقه ی کارگر بوده است؟ اما این احزاب، عین بورژوازی حاکم، سایه ی هر خیال توده های کارگر برای تسلط بر سرنوشت

کار و تولید را به رگبار بستند. به علاوه، وقتی فاقد سازمان یابی هستیم، باید تشکل یافتن و به طور اخص سازمان یابی متناظر با توان تسلط بر سرنوشت کار و تولید و زندگی را دستور کار کنیم، نه این که راه نفی مبارزه ی طبقاتی را پیش گیریم!! این سخن که گویا کارگران شعورشان نمی رسد، یک برهان نفرت انگیز بورژوایی، ارتجاعی و مالامال از تناقض است. توده ی کارگر در سیاهی زار سده های ۱۴ و ۱۵ میلادی این کار را کرده است؟ چرا در قرن بیست و یکم فاقد این شعور شده است؟! از این مضحک تر!!، مگر این شعور و آگاهی قرار نیست بیان اندیش وار شرایط کار، استثمار، زندگی و نیاز قهری پیکار جاری باشد؟ و در این گذر تکامل یابد؟ اگر این چنین است، که مسلما هست، پس چرا باید نقش وحی منزل یابد و طبقه ی کارگر در انتظار نزول آن از عالم ماوراء ماند؟! ابتدال این فلسفه بافی ها و دلیل تراشی ها اظهار من الشمس است. همه ی این «برهان» ها سرهم بندی شده اند، تا ساز و کار شست و شوی مغزی توده ی کارگر شوند، تا کارگران راه مبارزه ی طبقاتی و جنگ واقعی ضد سرمایه داری را پیش نگیرند، تا برده ی مزدی بودن آن ها ماندگار گردد، تا قدرت پیکار طبقاتی آن ها سکوی پرتاب احزاب به اریکه ی حاکمیت سرمایه و ساز و برگ جا به جایی شکلی از نظم سرمایه داری توسط شکل دیگر شود.

در این میان یک چیز قابل انکار نیست. این که توده های کارگر دنیا زیر فشار گم راهه رفتن های رعب انگیز ناشی از فشار افکار، راه بردها، راه حل ها، راه کارها و فرهنگ طبقه ی بورژوازی، از جمله بورژوازی سوسیال دموکرات، لنینیست و دیگر، در یک دوره ی طولانی تاریخی، به صورت حی و حاضر، از قدرت سازمان یافته ی خود برای تعیین تکلیف عاجل با موجودیت سرمایه داری و تسلط جامع الاطراف بر سرنوشت کار، تولید و زندگی خویش برخوردار نیستند.

این یک واقعیت است و همین واقعیت با بلندترین صدا فریاد می زند، که حیاتی ترین و عاجل ترین کارشان باید احراز این موقعیت یا این قدرت سازمان یافته ی شورایی، سراسری و ضد سرمایه داری باشد. توده ی کارگر این قدرت را به صورت خودجوش، نطفه ای و آماده ی بالندگی در



هستی طبقاتی خود به اندازه‌ی کافی دارد، اما این نیروی اندرونی سرکش باید بیابد و بالغ گردد. پروسه‌ی شکوفایی و میدان‌داری آن هم باید در همین کارزار جاری طی شود، از این جا تغذیه کند، ملاط و مصالح رشد برگیرد، آموزش ببیند و به بار نشیند. برای این کار یا برای طی پیروزمند این فرایند باید همه جا، در تمامی آنات، عرصه‌ها، در هر شرایط و هر دوره و هر سطح، حتا نازل‌ترین سطح، بنیاد کارش را بر تقابل رادیکال با سرمایه و موجودیت نظام بردگی مزدی استوار نماید. تعیین بهای نیروی کار یا هزینه‌ی معاش، رفاه و امکانات مورد نیاز بازتولید این نیرو، پایین‌ترین سطح کارزار روزمره است. در همین جاتوده‌های کارگر می‌توانند و باید به جای خواست افزایش مزد، خواستار تصاحب سهم هر چه عظیم‌تر حاصل کار و تولید سالانه‌ی خود شوند. سرنوشت ریال به ریال این محصول اجتماعی سالانه، واقعی‌ترین و حیاتی‌ترین پهنه‌ی کارزار طبقاتی درون جامعه‌ی سرمایه‌داری است. میدان مهم جنگ همین جا است؛ جنگی که یک طرفش ما کارگران و طرف دیگرش طبقه‌ی سرمایه‌دار و دولت‌اش ایستاده است. ما این میدان را خالی و تسلیم بورژوازی کرده‌ایم!! تسلط بر سرنوشت کار، تولید و زندگی را عملاً حق بلامنزاع طبقه‌ی سرمایه‌دار و دولت سرمایه‌انگاشته‌ایم، موضوع کارزار طبقاتی را نه رفع استیلا و حاکمیت سرمایه، به هر میزان ممکن، بر سرنوشت کار و زندگی خویش، نه تقلا‌ی رادیکال احراز آمادگی برای محو این استیلا، که مذاکره، اعتراض یا جنگ برای آرایش آن ساخته‌ایم!! باید به آوردگاه واقعی طبقاتی بازگردیم. جنگ جاری میان ما و بورژوازی باید جنگی همه جا گستر برای تسلط سازمان یافته و شورایی آحاد انسان‌ها بر سرنوشت کار، تولید و زندگی خود باشد. افق پیش روی ما همواره، در همه‌ی عرصه‌ها، در گلیه‌ی اشکال اعتراض، برای غلبه بر هر مشکل، در ستیز با هر جنایت و سب‌یت بورژوازی، در تمامی قلمروهای زندگی انسانی و اجتماعی باید این باشد. مادام که چنین نیست، تا زمانی که شالوده‌ی جدال ما جلب رضایت بورژوازی به چند ریال مزد افزون‌تر، گرفتن حق اعتصاب از دولت سرمایه، حصول مجوز تظاهرات از نهادهای قدرت سرمایه‌داری، خواست معیشت مرفه از سرمایه‌داران،

تقاضای آزادی‌های سیاسی از دولت مردان سرمایه، مطالبه‌ی رفع آلودگی‌های زیست محیطی از حاکمان بورژوازی، استدعای کاهش تبعیضات جنسیتی از بارگاه قدرت و حُکم‌رانی طبقه‌ی سرمایه‌دار، تمنای تقلیل فقر از برنامه‌ریزان نظم بردگی مزدی، دخیل بستن به ماشین دولت سرمایه برای تعدیل و کاهش بی‌خانمانی و مانند این‌ها باشد، فقط عرض خود می‌بریم، گور خود می‌کنیم و بر عمر سرمایه‌داری می‌افزاییم. پیوند زدن این انتظارات و چشم‌داشت‌ها با شعار پُر طمطراق سرنگونی یک رژیم و جایگزین سازی آن توسط رژیم دیگر نیز نه فقط هیچ ذره بار طبقاتی یا هیچ دانه خردلی رادیکالیسم کارگری و ضد سرمایه‌داری به آن اضافه نمی‌کند، که فقط غلظت عوام‌فریبی و گم‌راه‌کنندگی آن را انفجارآمیز می‌سازد.

توده‌های کارگر دنیا تا زمانی که بُرد آخر جدال و دورنمای روز کارزار خود را تحقق مطالبات بالا با نگاه و شیوه بالا ببینند، فقط قدرت طبقاتی خود را می‌فرسایند، زنجیر بردگی مزدی را بر دست و پای خود محکم‌تر می‌بندند، سرمایه را نیرومندتر و خود را مقهورتر، مدفون‌تر و هیچ و پوچ‌تر می‌سازند. قطعاً و بدون هیچ تردید مجبور به پایین آوردن مستمر سقف انتظارات خود می‌شوند، خود را حتا از حصول همین خواست‌های محقر دور و دورتر می‌نمایند، بسیار عمیق‌تر و کوبنده‌تر در باتلاق فقر، فلاکت، استیصال، بی‌خانمانی، دیکتاتوری، خفقان، تبعیضات جنسیتی و آلودگی‌های زیست محیطی فرو می‌روند. ریشه‌ی واقعی ورشکستگی‌ها، زمین‌گیری‌ها و فروماندگی‌ها در همین جا، در تعطیل مبارزه‌ی طبقاتی، در تمکین جامع‌الاطراف عملی به ابدیت سرمایه‌داری، در پاره کردن پیوندهای هویتی مطالبات عاجل جاری با جنگ واقعی ضد بردگی مزدی است. جنبش کارگری باید کُل حوزه‌های کارزار، کُل راه‌کارها و تاکتیک‌های پیکارش را سلول‌های همگن اندام‌وار استراتژی ضد سرمایه‌داری و لغو کار مزدی سازد. تاکتیک رادیکال پرولتاریا به همان اندازه سرمایه‌ستیز است، که استراتژی رادیکال او چنین است. به جای خواست افزایش دست‌مزد، لغو کار کودکان یا محو بیکاری، پرونده‌ی قطور تمامی کار و تولید سالانه‌ی خود را پیش روی بورژوازی و دولت‌اش باز کنیم

و اعلام داریم که بر سر تعیین تکلیف کُل این تولید و کار می‌جنگیم. به جای مشاجره بر سر بیمه‌ی دارو و درمان و شهریه‌ی مدارس، یک راست بر طبل خارج‌سازی کُل بهداشت و درمان و دارو و آموزش از سیطره‌ی داد و ستد کالایی و سرمایه‌داری کوبیم. به جای تقلا برای افزایش غرامت ایام بازنشستگی، اصل برخوردارگی کُل آحاد انسان‌ها از معیشت، رفاه و امکانات اجتماعی متعالی را پیش کشیم و موضوع جنگ کنیم. به جای درخواست حقوق مدنی و آزادی‌های سیاسی یا محو پوشش اجباری، بر ممنوعیت مطلق هر نوع دخالت دولت و قدرت بالای سر در هر حوزه‌ی زندگی انسانی پای فشاریم و بجنگیم. به جای تقاضای کاهش آلودگی‌های زیست محیطی، راه پیکار برای تعریف کار توسط همه‌ی آحاد جامعه و امحای هر چه کار و تولید خارج از نیازهای واقعی جمعی را پیش گیریم. به جای ستیز علیه تبعیضات رعب‌آور جنسیتی، اصل امحای کار خانگی یا کُل قیود ضد انسانی خانواده‌ی سرمایه‌مدار را نقطه‌عزیمت پیکار نماییم. این یک تناقض وحشت‌ناک است، که ما ابتدا تا انتهای انتظارات و آرزوهای خود را به چهاردیواری حاکمیت سرمایه‌داری، به بقای بردگی مزدی، به قانون، نظم، قرار، حقوق و مدنیت سرمایه‌فقل زنییم. همه چیز را در داربست قبول و جاودانه دیدن این نظام طرح کنیم و آن گاه خواستار اجابت و تحقق این مطالبات باشیم!! اگر بناست سرمایه‌نیروی مورد رجوع، تصمیم‌گیرنده، برنامه‌ریز و حاکم بر سرنوشت کار و زندگی ما باشد، اگر قرار است ما همه‌ی خواست‌ها و انتظارات خویش را با قبول برده‌ی مزدی بودن خود و تسلط و استیلا‌ی نظم سرمایه پیش کشیم، در این صورت سرمایه‌داری خواهد بود که بر پایه‌ی مصالح و منویات و ملزومات چرخه‌ی ارزش‌افزایی‌اش، مطالبات ما را قبول یا نکول خواهد کرد.

بورژوازی سوسیال دموکرات و لنینیست، از مسالمت جو تا سرنگونی طلب، بر روی تناقض بالا پرده می‌اندازند. این تناقض را انکار می‌کنند و اعلام می‌دارند، که سخن از مبارزه‌ی توده‌های کارگر برای خارج‌سازی سرنوشت کار، تولید و زندگی خویش از چنگال سرمایه تا پیش از سرنگونی رژیم سیاسی حاکم امری غیرواقعی و ناممکن است!! آن‌ها با گرفتن سنگر در برج‌های



عاج ایدئولوژیک دیده بان «کمونیسم» بورژوازی، اخطار می دهند که روی کرد کارگران به پیکار برای هر میزان تسلط بر سرنوشت کار و تولید قبل از جایگزینی کامل ماشین دولتی بورژوازی با «دولت پرولتری»؟!، نشانه‌ی ناآگاهی به اهمیت قدرت سیاسی، عدم شناخت از نقش معجزه‌گر دموکراسی در برپایی جامعه‌ی فراسوی سرمایه‌داری و گواه انصراف از پای بندی به اصول ایدئولوژیک «مارکسیسم - لنینیسم» می باشد.

مبانی و سرچشمه‌ی احکام این طیف، بسیار روشن و معلوم الحال است. توده‌های کارگر قادر به مبارزه‌ی ضد بردگی مزدی نیستند! و ظرفیت پیکار برای نابودی سرمایه‌داری را ندارند! کمونیسم هم یک جنبش طبقاتی نمی باشد!، بلکه یک ایدئولوژی است! این شرایط کار، پیکار، زندگی یا هستی اجتماعی کارگران نیست که شعور مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری را پدید می آورد!، بلکه ایدئولوژی کمونیسم است که سلسله جنبان این جنبش می گردد! ایدئولوژی و مکتبی که توسط حزب نمایندگی می شود، حزب است که مبارزه‌ی کارگران را بار طبقاتی و سرمایه‌ستیزی می بخشد! جامعه‌ی کمونیستی هم همان سرمایه‌داری دولتی زیر چتر حاکمیت «پرولتاریای» متحزب با اسم و عنوان «دولت» کارگری است! زیرا توده‌ی کارگری که اساسا فاقد هویت سرمایه‌ستیزی و تهی از ظرفیت مبارزه‌ی طبقاتی ضد سرمایه‌داری است، توده‌ی کارگری که صرفا نقش ارتش تحت فرمان حزب را بازی می کند، به هیچ وجه قادر به ایفای نقش در برنامه‌ریزی کار و تولید و زندگی بدون دولت و بدون کار مزدی هم نخواهد بود. این‌ها احکام آهنین، آسمانی و ایدئولوژیک این روی کردها هستند؛ احکامی که در سراسر قرن بیستم در سطحی نسبتا وسیع بر جنبش کارگری تسلط داشته است.

بورژوازی لنینیست، مستقل از آرایش صوری باورها یا سیمای فرمول‌بندی‌های ایدئولوژیک، تاریخا و در همه‌ی اشکال خود به مبانی و اصول بالا آویزان بوده است و کاملا پیداست که در داربست این اصول و پندارها، هیچ روزه‌ای بر روی هیچ کارگری برای آن که دورنمای تسلط بر کار و تولید و زندگی را دستور پیکار روز خود سازد، به این موضوع فکر کند،

پیچ و خم چنین مبارزه‌ای را چراغ اندازد، رابطه‌ی ارگانیک آن با پویه‌ی سرنگونی ماشین دولتی بورژوازی را جست‌وجو نماید یا انبوه مسایل دیگر، باز نبوده و باز نمی‌گردیده است. این اصول و احکام دقیقا همان مصیبتی را بر سر شعور و شناخت و مبارزه‌ی کارگران می آورده است، که سرمایه به حکم بن‌مایه و ذات خود - از آغاز تا فرجام - بر سر طبقه‌ی آن‌ها آورده است. نگاه ضد کار مزدی و مارکسی مبارزه‌ی طبقاتی، رویه‌ی کاملا متضاد این احکام و اعتقادات، اندیشه‌ها



و آیات، است. در این جا توده‌ی کارگر باید، می‌تواند و ظرفیت آن را دارد، که لکوموتیو مبارزات جاری روزمره‌اش را مطابق وسع، توان، شناخت و امکانات‌اش بر ریل واقعی ضد کار مزدی راه اندازد و پیش راند. و مادام که چنین نکند، در نظم سرمایه‌منحل است؛ نه فقط در چرخه‌ی ارزش‌افزایی سرمایه، پیچ و مهره‌ی ماشین تولید سود است، که در حوزه‌ی سیاست، حقوق، مدنیت، فرهنگ، اخلاق و همه چیز، نقش‌افزار و آلات و ادوات ماشین نظم سرمایه‌داری را ایفا می نماید. اگر

اعتصاب می‌کند، اعتراض می‌نماید، حتا اگر دست به قیام می‌زند، نهایتا به مهره، موتور، سیستم یا ماشین آلاتی می‌ماند که زیر فشار فرسایش، استهلاک و قلت بارآوری، قادر به ایفای نقش مطلوب در چرخه‌ی سراسری تولید و سامان‌پذیری سرمایه‌نمی‌باشد. و با این واکنش‌ها، فریادها، شوریدن‌ها، اعلام می‌دارد که باید تعمیر، روغن‌کاری، تعویض، بازپردازی، یا به شکل تازه‌ای مدیریت گردد!! جنبش کارگری از اواخر سده‌ی نوزدهم تا امروز، این معضل یا تناقض کوبنده، رقت‌بار و هلاکت‌زا را با خود حمل کرده است. گل اردوگاه قدرت خود را در چرخه‌ی نظم اقتصادی، سیاسی، مدنی، فرهنگی، استراتژیک و تاکتیکی سرمایه‌داری منحل ساخته است. هویت مستقل ضد کار مزدی‌اش را از دست هشته است. در بهترین، پر جنجال‌ترین و طوفانی‌ترین خیزش‌ها یا انقلابات به نیروهای آویخته است، که سوای جایگزینی شکلی از سرمایه‌داری با شکل دیگر هیچ چیز پیش روی نداشته‌اند. در طول این صد سال و چند دهه، زمین و زمان را از مبارزه، اعتصاب، اعتراض، شورش، قیام، انقلاب، خیزش‌های آتشفشان‌آسا و انفجارآمیز آکنده است، اما افق پیکارش را کرانه‌های استیلا‌ی سرمایه‌داری و رنگ‌آمیزی متفاوت دیواره‌های این افق قرار داده است. در همین راستا، فرسوده، زمین‌گیر و مستهلک‌گردیده است. به طور کامل به بن‌بست رسیده است و برای شکستن این بن‌بست باید همه چیزش را بازپردازی، رادیکال، طبقاتی و سرمایه‌ستیز بنماید. باید، و قطعاً می‌تواند، مبارزه برای تسلط بر سرنوشت کار، تولید و زندگی را دستور زندگی روز خود سازد. آیا این بدان معنا است که کارگران این و آن کارخانه، مدرسه، فروش‌گاه، کشت و صنعت، دانش‌گاه، بیمارستان، شبکه‌ی حمل و نقل، جنگل، بندر، شرکت ساختمانی یا گل توده‌های کارگر یک کشور، دیوانه‌وار، مریخی راه افتند و شعار تسلط بر سرنوشت کار و زندگی سر دهند!! بورژوازی کمونیست‌نما در چند دهه‌ی اخیر زیر فشار چرخ انقراض، راه مقابله با روی کرد ضد کار مزدی طبقه‌ی کارگر را سر دادن این نوع تعبیرات و تمسخرها دیده است. اما حرف کارگران رادیکال کاملا مشخص و حقیقی بسیار آفتابی هستند. به شورش پر عظمت آبان ماه ۹۸ نظر

اندازید. کارگران حتا به اعتراف فرماندهی سپاه پاسداران در ۲۹ استان از کل ۳۱ استان جهنم سرمایه داری وارد پهنه ی کارزار شده اند. خیزشی با این وسعت و فراگیری، متضمن این معنی است که توده ی کارگر سراسر این دوزخ، هم زمان، هم درد، هم رنج، با خواست هایی واحد، با اعتراضی همگن، علیه یک نظام بشرستیز معین در حال شورش هستند. پرسش این است، که چرا این کارگران نمی توانند در هر کجا که هستند، در کارخانه، فروش گاه، حمل و نقل، مدرسه، بیمارستان، مزرعه، بندر، خیابان، بیابان، جنگل، دست به کار تصرف مراکز کار و تولید شوند؟ مگر نه این است، که آن ها کُل چرخه ی کار و تولید سرمایه داری را در تیررس تهاجم خود دارند و می توانند شورش خویش را سرآغاز مبارزه ی طبقاتی واقعی برای تصرف کارخانه ها و مراکز کار بنمایند؟ گام نخست هم پیوندی برای تشکیل شوراها و برپایی یک جنبش نیرومند شورایی سراسری و ضد سرمایه داری را بردارند؟ آیا این بدان معنی است، که آن ها با این کار همه جا را «کن فیکون» کنند؟ یک شبه سرمایه داری را محو و سوسیالیسم را مستقر سازند؟ این قبیل تعبیرات مضحک چندش زاء، فقط خاص احزاب و جریاناتی است که از نفرت و کینه نسبت به هر سطح و هر گام تلاش توده ی کارگر برای جنگ واقعی علیه سرمایه داری ملامت هستند، کارگران را شایسته ی شروع این اقدامات نمی بینند، هر جست و خیز توده ی کارگر در این راستا را نقض حریم قداست حزب می انگارند و با آن سر دشمنی و عناد دارند. بحث بر سر «کن فیکون» سازی، راه اندازی انقلاب سوسیالیستی، یک سره کردن کار با بورژوازی، سر دادن فوری و فوری شیپور رهایی انسان نیست. سخن از تغییر ریل بنیادی کارزار است. کنار گذاشتن و برچیدن ریلی که فقط انحلال در بورژوازی، دفن شدن در نظم سرمایه، شکست، زمین گیری و فرسایش بار آورده است و قرار گرفتن روی ریل دیگری که هر لحظه و هر گام پیش تاختن بر آن، متضمن دست در دست هم گذاشتن به صورت یک طبقه، تبدیل شدن به یک قدرت متحد و سازمان یافته ی شورایی برای حضور پیروزمند در یک جنگ سراسری طبقاتی است. این که چرا توده ی کارگر در شورش آبان ماه چنین نکرد؟ پاسخ اش شفاف و عریان است؛ زیرا

افق اهتمام به این خیز رادیکال، طبقاتی و سرمایه ستیز از پیش چشم وی دزدیده و مفقود شده است. بحث اساسا بر سر شورش آبان یا شورش های مشابه نیست. در سه سال متوالی اخیر، هیچ کارخانه و مرکز کار در پهن دشت جهنم سرمایه داری ایران نبوده است که کارگران آن جا بارها و به کرات دست به اعتصاب زنده باشند. در هر برهه ی زمانی واحد، تعداد زیادی از این موسسات میدان اعتراض، تظاهرات، اعتصاب و نمایش قدرت جمعیت انبوهی کارگر بوده اند. اما از میان کُل این شمار عظیم کارگران، هر چند صد نفر یا چند هزار نفر، خود را صرفا کارگر کارخانه ی معین و سرمایه دار معین تلقی کرده اند. صدر، ذیل، ارتفاع و همه چیز مبارزه ی خود را هم به سقف همین موسسه ی معین میخ کوب ساخته اند. آن چه به طور کامل غایب بوده است، احساس، شناخت و شعور تعلق به طبقه ی واحد، جنبش طبقاتی واحد و در حال جنگ علیه دشمن واحد بوده است. چیزی که در هیچ کجا، هیچ بروز و ظهوری نداشته و شعله نکشیده، احساس تحرک آفرین نیاز به تشکیل یک قدرت مستقل طبقاتی ضد سرمایه داری، یک جنبش نیرومند شورایی و سراسری سرمایه ستیز است. چرا این احساس و نیاز نجوشیده و جنبش نشده است؟ زیرا که سرمایه از زمان پیدایش، و به گونه ای سرشتی، آن را درهم کوبیده و بمباران کرده است؛ زیرا که رفرمیسم راست سندیکالیستی و بدتر از آن بورژوازی لنینیست و احزاب متنوع این طیف، «کاتولیک تر از پاپ» کار بورژوازی را تکمیل کرده اند. از زمین و آسمان در گوش توده های کارگر دنیا خوانده اند و به مغز و شعور آنان تزریق کرده اند، که همه چیز در گرو انتقال قدرت سیاسی از حاکمان روز سرمایه به جماعت متحزب موسوم به «دولت کارگری» است!! تا پیش از آن تاریخ، تا پیش از استقرار عده ای متحزب بر اریکه ی قدرت، سخن از پیکار برای تسلط بر سرنوشت کار و تولید و زندگی، تصرف مراکز کار و خارج سازی هر چه بیش تر حاصل کار و استثمار از چنگال طبقه ی سرمایه دار، کفر ایدئولوژیک، شکستن حریم اعتبار حزب، چشم پوشی از قداست مرحله بندی انقلاب و افتادن به ورطه ی خیال بافی است!! تحلیل،

راه بُرد، راه کار و روی کردی، که به تمام و کمال همان استراتژی جایگزینی مالکیت انفرادی سرمایه ها توسط مالکیت دولتی کُل سرمایه ی اجتماعی را دنبال می کند و بیرق دروغین «کمونیسم» را هم بر بام آن می افرازد!!

به محور معضلات بازگردیم. در زیر سقف پولادین وفاداری عملی و عینی به اعتبار، حقانیت، حاکمیت و جاودانگی سرمایه داری، ولو هم راه با شعارپردازی های مریخی «کمونیسم، کمونیسم!!»، با میخ کوب کردن کُل انتظار و خواست و باور خود به نظام بردگی مزدی، با انجماد جنبش خود در مطالبه ی پرداخت مزدهای معوقه یا افزایش دست مزد، با تمنای حق اعتصاب، حق تظاهرات، حق آزادی بیان، «حق تحزب و تشکل»، حق زندگی بهتر، آزادی های سیاسی، پاک سازی محیط زیست، محو تبعیضات جنسیتی از ماشین قدرت و حاکمیت سرمایه نمی توان مبارزه ی واقعی و رادیکال طبقاتی یا ضد سرمایه داری داشت!! در شرایط روز دنیا نمی توان حتا ابتدایی ترین خواست های عاجل و حیاتی را هم محقق ساخت. نمی توان هیچ خدشه ای بر ساختار نظم و حاکمیت سرمایه داری وارد کرد. جنبش کارگری با این شکل مبارزه و در حصار این مطالبات و آفاق، فقط می تواند هر روز از روز پیش فرسوده تر و مستهلک تر گردد، زمین گیرتر و برهوت نشین تر شود. طعمه ی بسیار قابل شکارتری برای اپوزیسیون های ماورای ارتجاعی راست و چپ بورژوازی گردد. باید طومار این وضعیت را به طور کامل درهم بست. آماده ی تصرف کلبه ی مراکز کار و تولید و خارج سازی آن ها از چنگال قدرت سرمایه داران شد. تسلط بر سرنوشت کار و تولید را افق پیش روی و دستور کار جنبش خود ساخت.

«نهنگ آن به که در دریا ستیزد - ز آب خرد، ماهی خرد خیزد»

طبق ی کارگر در نیمه ی نخست قرن نوزدهم گام های سترگی برای گشایش میدان واقعی جنگ ضد سرمایه داری، هم آمیزی و یگانه سازی کارزار روز یا مطالبات روزمره ی خود با جنگ طبقاتی تعیین سرنوشت، پیش تاختن به سوی افق راستین فراسوی سرمایه داری برداشت. انقلاب ژوئن ۱۸۴۸، برپایی انترناسیونال اول و سال ها بعد قیام پَر شکوه و ملامت



از درس کموناردها، بارقه های مهم این یگانه سازی ها، پیش تاختن ها و جنگیدن ها در سنگرهای واقعی طبقاتی و ستیز رادیکال با سرمایه داری بود. این جهت گیری و تازش، اما خیلی زود از تک افتاد. در مورد زمینه ها و ادله آن در جاهای دیگر به تفصیل بحث کرده ایم، که در این جا مجال تکرار آن ها نیست. یک چیز روشن است. آن روی کرد، آرایش قوا و تدارک شکوه مند اولیه، نه فقط از تداوم باز ایستاد، که زیر چرخ قدرت بورژوازی - اعم از حاکم یا اپوزیسیون - متحمل مرگ بارترین صدمات، قلب ماهیت ها، مسخ شدن ها و تغییر هویت ها گردید. واقعیت آنست که بورژوازی در آن دوره و تا سال ها بعد، در هر دو جبهه ی موازی و مکمل، در

نیست. هر لحظه بقای خود را صرفا از طریق نابودسازی، به آتش کشیدن، سلاخی و ساقط ساختن بیش و بیش تر کارگران دنیا از هستی تامین می کند. از یک سو، طشت افلاس و ورشکستگی حاکمانش را در پهنه ی پاسخ به نیازهای ماندگاری خود از بام بر زمین انداخته است و از سوی دیگر، مشت های فریب همه ی روی کردها، طیف ها و بلوک بندی های راست یا چپ دست به کار آرایش و پیرایش خود را به اندازه ی کافی باز و رسوا کرده است. بورژوازی دیگر در هیچ کجای دنیا قادر به چهره آرای سوسیال دموکراتیک قرن نوزدهمی، اردوگاهی یا نوع این ها، نیست. چهره ی خالص و عریان خود را در وجود جمهوری اسلامی ها، طالبان ها، داعش ها،

دارید، که شمار بیکاران به صورت جهشی افزایش نیافته است؟ در کجای این کهنه نظام ضد انسانی، جایی هست که وسعت، حدت و دامنه ی فقر طبقه ی کارگر هر سال از سال قبل رُعب انگیزتر و مهیب تر نگردیده باشد؟ کدام نقطه است، که در آن جا فشار گرسنگی و فلاکت، جمعیت انبوه تری از کارگران را تسلیم تیغ مرگ ننموده است؟ کدام منطقه و مرز و بوم است، که شمار کودکان کار آن از سال های قبل کهکشانی تر نگردیده است؟ کدامین دیار سرمایه است، که افزایش کارتن خواب ها، گورخواب ها، حاشیه نشینان، معتادان، زنان گرسنه مجبور به تن فروشی آن، به ورطه ی افزایش انفجاری نیافته است؟ کدام کورواحه ی ناشناخته ی این گُره ی خاکی است، که فشار آلودگی های زیست محیطی ناشی از سودجویی سرمایه، آن را اطاق گاز اعدام انسان ها نساخته است؟

هیچ آدمی زاد دارای کم ترین شرافت انسانی به خود اجازه نمی دهد، که در مقابل پرسش های بالا پاسخ مثبت بگذارد. سرمایه داری کُل این بربریت ها هولوکاست آفرینی ها و بشریت ستیزی ها را در ابعاد سراسری بر سر توده های کارگر دنیا آوار نموده است. آیا باز هم قرار است، که به این شیوه ی تولید و مناسبات اقتصادی - اجتماعی اختاپوسی دخیل بندیم، باز هم از حاکمان این نظام خواستار «حق اعتصاب»، «حق آزادی بیان»، «حق برپایی تشکیلات»، «حق برگزاری تظاهرات» شویم؟! باز هم بهبود وضعیت معاش، دارو و درمان، آموزش، رفع تبعیضات جنسیتی، لغو کار کودک، رفع آلودگی های زیست محیطی، اشتغال مطمئن، رفاه اجتماعی، امنیت زندگی را در چهارچوب حاکمیت و بقای این نظام جستجو کنیم؟! آیا باز هم قرار است ارتش آلت دست و پیاده نظام احزاب، نیروها و امام زاده هایی شویم، که صدر و ذیل هویت و رسالت شان سوار شدن بر موج قهر، عصیان و خشم ما، تسویه حساب با حاکمان روز سرمایه، تسخیر قدرت سیاسی سرمایه داری، حفظ مناسبات بردگی مزدی زیر بیرق دروغین «کمونیسم»!! و تحمیل فشار استثمار، سببیت و انسان ستیزی سرمایه در ابعاد عظیم تر بر طبقه ی ما است؟! از

توده های کارگر سال ها است عملا، از اعماق زندگی، از ژرف نای شرایط کار



بوکوحرام ها، فجر لبی ها، احرارالشاها، ترامپ ها، بولسوناروها، لوپن ها و فاشیسم هار تقدیم تاریخ می کند. این ها شعار نیست. واقعیت برهنه و زُمنخت حی و حاضر سرمایه داری است. واقعیتی که حی و حاضر پنج شش میلیارد سکنه ی کارگر روی زمین، لحظه به لحظه آن را تجربه، لمس و تحمل می کنند. اگر کسانی منکر هستند، پاسخ دهند که: در طول چند دهه ی اخیر زندگی توده های کارگر کدام کشور، هر روز از روز پیش، وخیم تر و مرگ بارتر نگردیده است؟ در کدام نقطه ی این دوزخ مالامال از گند، دست رسی کارگران به امکانات دارو، درمان و آموزش به گونه ای بسیار چشم گیر، دشوارتر، محدودتر و رقت بارتر نشده است؟ کدام نقطه ی این جهنم را سراغ

ساختار قدرت دولتی یا در نقش سوسیال دموکراسی و احزاب لنینی، توان وارد ساختن این ضربات و به کج راه بردن ها را داشتند. اینک سال هاست، به ویژه از شروع قرن بیست و یکم به این سوی، همه چیز دست خوش عظیم ترین دگرگونی ها گردیده است. شیوه ی تولید سرمایه داری به طور کامل از این ظرفیت تَهی شده است. هر شکل برنامه ریزی نظم اقتصادی یا ساختار سیاسی، حقوقی، مدنی و اجتماعی اش، رُعب انگیزتر و وحشت آفرین تر از شکل دیگر گنبدیگی، انحطاط، بشرکشی، فقر آفرینی، جنگ افروزی و هولوکاست محوری خود را به نمایش گذاشته است. سرمایه داری در هیچ الگوی خود قادر به ادامه ی چرخیدن، حتا به روال قرن بیستم،

و استثمار، بر بلندای آزمون نسل‌ها، بر ویرانه‌های تلنبار شکست‌ها، شروع به دادن پاسخ این پرسش‌ها کرده‌اند. پاسخ‌هایی که مگر در موارد نادر، هنوز نشانی از هیچ جهت‌گیری رادیکال طبقاتی برای خروج از این وضعیت به هم‌راه ندارند. جنبش کارگری ایران مصداق بارز و به حق این نادرهاست. اما حتا بدترین و فاجعه‌بارترین پاسخ‌ها هم حدیث تایید قهری و گریزناپذیر طبقه‌ی کارگر جهانی بر درستی نکاتی است، که بالاتر تصریح شد. کُل آن‌چه در این دو دهه رُخ داده است، از یک سو تجلی عصیان انفجارآلود توده‌های کارگر دنیا علیه شدت استثمار، درندگی، تباهی و انحطاط غیرقابل تحمل سرمایه‌داری و در سوی دیگر فروریزی شتاب‌ناک باور آنان به کارنامه‌ی قرن بیستمی خود، به احزاب و نیروهای منجی‌نمای راست و چپ بالای سر بوده است. مولفه‌هایی که به نوبه‌ی خود واجد اهمیت هستند، اما تا امروز خیز تازه‌ی توده‌های کارگر برای اتخاذ ریل پیکار رادیکال طبقاتی را خبر نداده‌اند. در این میان، همان‌گونه که اشاره رفت، جنبش کارگری ایران وضعی کم یا بیش متفاوت دارد. این جنبش چه در عرصه‌ی گسست از آویختگی به ساختار نظم، دولت، حقوق، مدنیت و «قانون»‌مداری سرمایه، چه در پهنه‌ی اتکا به قدرت جمعی طبقاتی خود و چه در زمینه‌ی پالایش توهم به اپوزیسیون‌های راست و چپ بورژوازی پیش‌رفت‌های چشم‌گیری داشته است. پیش‌رفت‌هایی که از استخوان‌بندی با قوام طبقاتی برخوردار نشده است، آسیب‌پذیر است، اما حصول آن‌ها گواه سنگین شدن بیش و بیش تر بار طبقاتی و ضد سرمایه‌داری کارزارهای جاری توده‌های کارگر است.

فریاد کارگران هفت تپه که «با قدرت خود، کُل مجتمع را از دست صاحبان سرمایه و دولت‌شان خارج می‌سازیم»، اهتمام کارگران شبکه‌ی سراسری حمل و نقل به تعطیل این شبکه برای روزهای متوالی، با اتکا به قدرت طبقاتی خود، سازمان‌دهی بیش از چند هزار اعتصاب، اعتراض، راه‌بندان، راه‌پیمایی، علیه شدت استثمار و بربریت سرمایه در طول هر سال در غالب مراکز کار و تولید سرمایه‌داری با رجوع استوار به قدرت نیرومند طبقه‌ی خود، راه‌اندازی شورش‌های پُر شکوه

دی ماه ۹۶ و آبان ۹۷، فروریزی قهر مشتعل، طبقاتی و سراسری، بر شیرازه‌ی مالکیت، قدرت، حاکمیت و نهادهای مظهر موجودیت سرمایه‌داری در این شورش‌ها، و بالاخره آمیختن این میدان‌داری‌ها با تعمیق روزافزون گسست خودپوی طبقاتی از اپوزیسیون‌های راست و چپ بورژوازی، هر کدام برگی پُر درخشش در کارنامه‌ی سال‌های اخیر این جنبش هستند. جنبش کارگری ایران با داشتن این کارنامه بر سر یکی از بزنگاه‌های بسیار حساس، متلاطم و سرنوشت‌ساز پیکار قرار گرفته است. بزنگاهی که عبور پیروزمندانه از آن می‌تواند سرآغاز پیروزی‌های عظیم بعدی و عجز از این عبور، به احتمال زیاد، زمینه‌ساز زمین‌گیری‌ها، شکست‌ها و آسیب‌پذیری‌های بدفراجم آتی باشد. این بزنگاه دقیقاً همان چیزی است، که پیش‌تر به آن پرداختیم. توده‌ی کارگر باید از اتکا به تعطیل چرخه‌ی تولید و کار در چهاردیواری این و آن شرکت، از مجرد تظاهرات خیابانی، از سرنگونی طلبی توخالی فاقد بار ضد سرمایه‌داری، از همه‌ی این‌ها، فراتر رود. باید آماده‌ی خارج‌سازی کُل پویه‌ی کار و تولید و زندگی از چنگال قدرت سرمایه‌داری شود. معضل جنبش کارگری ایران اساساً فقدان سازمان‌یابی نیست، حتا فقدان جنبش شورایی سراسری سرمایه‌ستیز هم، نیست. مشکل، هر فرم متشکل شدن، صرفاً ساز و کاری برای اعمال قدرت و تحقق یک چشم‌انداز است.

مرکز ثقل ماجرا در این جا قرار دارد. طبقه‌ی کارگر اول خود را سازمان نمی‌دهد، تا در فرصت مقتضی به تعیین چشم‌انداز و شروع پروسه‌ی پیکار پردازد. کاملاً بالعکس، نخست خواست، انتظار، هدف و دورنما را تعیین می‌کند. پس از آنست که متناسب با نیاز تحقق این مطالبه، هدف یا چشم‌انداز، شروع به جمع‌آوری قوای لازم و سازمان‌دهی این قوا می‌کند. این همان نکته‌ی گرهی مهمی است، که جنبش کارگری جهانی تاریخاً با آن مشکل داشته است. این گفت‌وگو که گویا «چاره‌ی رنجبران، وحدت و تشکیلات است»، معضل کارگران این و آن کشور یا دنیا عدم متشکل بودن آن‌ها است!، این که گویا قدرت پرولتاریا در سازمان‌یابی او است و نوع این نظریه‌بافی‌ها و تئوری‌ها، هیچ‌کدام سرچشمه‌ی کارگری و ضد سرمایه‌داری

ندارند. این‌ها نسخه‌ی پیچی‌های بورژوازی، و به طور اخص بورژوازی چپ‌نما، «کمونیسم» پوش و سینه‌چاک سواری بر موج قهر توده‌های کارگر برای جایگزینی شکلی از سرمایه‌داری با شکل دیگر است. این تئوری‌ها بر خلاف ظاهر آراسته‌ی «سرمایه‌ستیزانه»‌ی خود، تافته و بافته شده‌اند، تا طبقه‌ی کارگر جهانی را از میدان واقعی پیکار خارج سازند. مساله‌ی حیاتی پرولتاریا نه متشکل شدن، نشدن یا چگونگی سازمان‌یابی خود، که اتخاذ درست راه مبارزه‌ی رادیکال علیه اساس موجودیت سرمایه‌داری است. اگر کارگران چنین کنند، اگر سرچشمه‌ی واقعی فقر، گرسنگی، آوارگی، اسارت، ستم‌کشی، بی‌حقوقی، تبعیضات و سیه‌روزی‌های مستولی بر خود را در وجود سرمایه‌بینند، اگر راه کاهش و الغای هر کدام این مصیبت‌ها را در ضدیت و جنگ با سرمایه‌داری جست‌وجو کنند، اگر مبارزه برای بهبود معیشت، آزادی‌های سیاسی و حقوق انسانی را از پیکار نقشه‌مند علیه بردگی مزدی جدا ننمایند، اگر به دموکراسی، مدنیت، قانون و ساختار حاکمیت سرمایه‌نیابوزند، اگر به قدرت آگاه طبقاتی خود اتکا نمایند، آن‌گاه بسیار خوب راه، رسم و چگونگی متشکل شدن را پیدا خواهند کرد. این نکته‌ای است، که ما همیشه بر آن اصرار داشته‌ایم. تاکید کرده‌ایم، که «بحث بر سر چگونه متشکل شدن نیست، سخن از جنبشی است که باید سازمان یابد». معضل طبقه‌ی کارگر نامتشکلی نیست، خارج بودن از میدان جنگ رادیکال ضد سرمایه‌داری است. بُن‌بست فرساینده و خُردکننده‌ی جنبش کارگری ایران به رغم دستاوردهای پُر ارجش، این است! جنبش کارگری ایران باید از پس این بُن‌بست بیرون آید و مبرمیت عاجل این خروج را تار و پود واقعی شعور، شناخت و پیکار روز خود سازد. باید افق تسلط بر سرنوشت کار، تولید و زندگی را در برابر خود بگشاید، دست به کار خارج‌سازی حاصل کار نسل‌های متوالی طبقه‌ی خود از چنگ قدرت سرمایه‌داری شود، میدان جنگ را به این‌جا کشاند و در این میدان، سرنگونی دولت سرمایه را به عنوان جزء لایتجزای سرنگونی کُل نظام بردگی مزدی دستور روز مبارزه نماید.

شرایط تاریخی با ما هم‌راه، هم‌ساز و هم‌دوش است. ما در سراسر قرن بیستم،



سرگردان بادیه‌ها و گم‌راهه‌ها جنگیدیم، پشت سر هر جماعت بورژوازی به صف شدیم، با ساز هر حزب و دسته و جمعیت این طبقه رقصیدیم. در هیچ کجا مبارزه‌ی رادیکال ضد کار مزدی نکردیم، در باتلاق رفرمیسم راست سندیکالیستی و رفرمیسم چپ حزب‌آویز فرسودیم و تباه شدیم. سرمایه‌داری به یمن انصراف ما از کارزار واقعی سرمایه‌ستیز باقی ماند، اما از شر فشار ویران‌ساز تناقضات سرکش ذاتی‌اش در امان نماند. گُل آوار این تناقض‌ها و بحران خیزی‌هایش را بر زندگی ما آوار کرد، اما هر چه این کار را بیش‌تر انجام داد، سهمگین‌تر و بیش‌تر اسیر طوفان بحران‌ها و دشواری‌روزافزون چالش‌آن‌ها شد. سرمایه‌داری گذار، وارد فازی گردیده است که هر لحظه بقایش نیازمند بلعیدن ماست و اکنون زیر فشار این وضعیت گلیه‌ی راه‌های امکان‌آدمه‌ی زندگی در زیر چتر قدرت و حاکمیت‌اش را بر روی ما بسته است.

توضیح واضح‌تر است، که فقط ما طبقه‌ی کارگر ایران اسیر این وضع نیستیم. زندگی گُل هم زنجیران ما در سراسر دنیا دست خوش طوفان مرگ‌آور مولود حادت، وسعت، کوبندگی و انفجارآمیزی بحران سرمایه‌داری است. طوفان همه‌جا در طغیان است. در گُل آمریکای لاتین، آسیا، اروپا، آمریکا، آفریقا، اقیانوسیه و در این میان، ما توده‌ی کارگران خاورمیانه اگر نه بیش‌تر از سایر هم‌زنجیران، نه کم‌تر از آن‌ها، در حال تحمل عوارض این طوفان هستیم. در این‌جا، این بخش از جهنم همیشه مشتعل و آکنده از کوره‌های آدم‌سوزی سرمایه‌داری، «عمر با سوط بی‌رحم خشایریشه - زند، اما نه بر دریا، که برگرده‌ی ما». در این برهوت، همه‌ی قطب‌ها، دولت‌ها و بلوک‌بندی‌های سرمایه‌داری، هر کدام جنگ‌افروزتر، درنده‌تر و سودجوتر از دیگری، بر سر میزان سهام خود از سودها، مالکیت‌ها، قدرت‌ها، حاکمیت‌ها، بر سر تقسیم و بازتقسیم آن‌چه حاصل کار و تولید نسل‌های متوالی طبقه‌ی ما است، با هم در جدالند. آن‌ها به طور واقعی علیه هم نمی‌جنگند. همگی، هم‌ساز یا ناهم‌ساز، وحشت‌ناک‌ترین جنگ را علیه توده‌های طبقه‌ی ما راه انداخته و پیش می‌برند. جنگی از سوریه، ترکیه، ایران، لبنان، اردن، عراق و عربستان تا یمن، مصر، کویت، قطر، امارات و افغانستان، از

سواحل دریای مدیترانه تا مرزهای چین، از دامنه‌ی جبال بینالود - البرز - آرات تا دریای سرخ، خلیج فارس و بحر عمان، جنگی که سال‌هاست بیش از ۳۰۰ میلیون زن، مرد، کودک، جوان و پیر کارگر در میان شعله‌هایش می‌سوزند و خاکستر می‌شوند. جنگی که به عینه جنگ سرمایه‌داری علیه ما کارگران ساکن این کشورها است. فشار استثمار سرمایه‌بر ما را لحظه به لحظه مضاعف‌تر و انفجارآمیزتر می‌کند. گُل هزینه‌های نظامی، تسلیحاتی، رقابت‌گری و لشکرکشی سرمایه‌داری در پهنه‌ی توزیع اضافه‌ارزش‌ها، قدرت‌ها و حاکمیت‌ها را بر زندگی مستمرا در حال سلاخی ما سرشکن می‌سازد. از همه رُعب‌انگیزتر، ما توده‌های کارگر را به جان هم می‌اندازد و در آستانه‌ی اهداف منحنط انسان‌ستیزانه‌ی سرمایه‌داری قربانی می‌نماید. کارگر کرد را روانه‌ی جنگ علیه کارگر ترک می‌کند، برده‌ی مزدی عربستانی را مامور بمباران کارگر نفرین‌شده‌ی یمنی می‌گرداند، کارگران عرب را در مقابل توده‌ی کارگر ایرانی به صف می‌کند. جنگی را که جنگ گُل بورژوازی علیه گُل ماست، جنگ کرد و ترک و فارس و عرب و افغان می‌سازد. جنبش کارگری ایران در این دهشت‌زار آفریده‌ی سرمایه‌ی جهانی، آفریده‌ی قطب‌ها و دولت‌های سرمایه‌داری، آفریده‌ی رژیم اسلامی، دولت‌های اسرائیل، آمریکا، عراق، لبنان، ترکیه، آل‌سعود؛ «آل»‌های جوراجور سرمایه‌داری، آفریده‌ی اتحادیه‌ی اروپا، چین روسیه و گُل بورژوازی، می‌تواند نقشی سترگ و تاریخی ایفا کند. می‌تواند در ادامه‌ی مبارزات تا حال و بر بلندای پیش‌رفتن‌ها و دستاوردهای تا کنونی‌اش، همه‌ی قوای خود را برای شکستن بن‌بست فرساینده و فاجعه‌بار سرراهش بسیج کند. می‌تواند دست به کار آمادگی، تدارک، تجهیز و سازمان‌یابی شورایی سراسری همه‌ی توده‌های خود برای تصرف واقعی چرخه‌ی کار و تولید، خارج‌سازی گُل مراکز کار و تولید از سیطره‌ی قدرت سرمایه‌داری و تسلط بر سرنوشت کار و تولید و زندگی خویش شود. جنبش کارگری ایران در این گذر می‌تواند الگو و سرمشق بسیار اثرگذاری برای گُل توده‌های کارگر هم‌زنجیر خود در سراسر خاورمیانه و جهان شود، خود را از محدوده‌ی جنبش کارگری ایران فراتر

ببرد، پیش‌گام هم‌پیوندی، هم‌سنجی و هم‌رزمی شورایی گُل طبقه‌ی کارگر منطقه گردد. برای به صف شدن همه‌ی کارگران منطقه در برابر بورژوازی منطقه و جهان تلاش نماید.

همه‌ی این‌ها در گرو آنست، که توده‌های کارگر ایران به جای آن که خود را کارگر این و آن مرکز کار، کارگر این و آن صاحب سرمایه‌بینند، هم صدا، هم پیوند، واقعی، به طور عملی و جنبشی، خود را طبقه‌ی کارگر به حساب آورند. به جای پیش‌کشیدن این خواست و آن انتظار در این و آن محل فروش نیروی کار، آماده‌ی پیکار سراسری در سنگر گُل طبقه‌ی کارگر علیه سرمایه‌داری شوند. به جای تقلا برای تحمیل این و آن خواست محقر بر سرمایه‌داران، راه تدارک، تجهیز، تسلیح و سازمان‌یابی شورایی خود برای تسلط بر سرنوشت کار و تولید و زندگی را پیش گیرند.

آذر ماه ۱۳۹۸

اگر برای «نگاه» مقاله می‌نویسید، توجه کنید که این نشریه؛ در رد یا قبول مطالب آزاد است. علت پذیرفته نشدن مطلب به اطلاع نویسنده‌ی آن فواید (رسید)؛ فقط مقالاتی را درج می‌کند، که برای این نشریه - و نه نشریات یا سایت‌های اینترنتی دیگر - فرستاده شده باشند؛ در تلیفص مطالب آزاد است. اگر نمی‌خواهید مطالب شما تلیفص شود، متما این را قید کنید؛ تنها مقالات و نوشته‌های دارای امضا را برای چاپ انتخاب می‌کند؛ نسخه‌ی (ارسالی را پس نمی‌فرستد؛ مطالب ترجماتی تنها در صورتی درج می‌شوند، که یک نسخه از اصل مطالب هم ضمیمه باشند؛

